

نقدی بر پدیده‌های جهانی‌سازی

جهان کوچک‌تر می‌شود، روز به روز کوچک‌تر. می‌گویند عدم رعایت حقوق بشر در سومالی باعث افت ارزش سهام نیویورک شده است یا رابطه‌ی نامشروع بیل کلینتون با منشی‌اش باعث ایجاد درنگ در خط لوله‌ی نفتی باکو و زیان چند میلیون دلاری به ترکیه یا حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر باعث تقویت واحد پول اتحادیه‌ی اروپا در برابر دلار آمریکا شده و از طرف دیگر رشد اشتغال را در کشورهای اروپا کاسته است! ماجرا چیست؟ چه چیزی در جهان روی داده که همه چیز را وابسته‌ی یکدیگر کرده است؟ پیش از این که پیرسیم چرا سران کشورهای قدرتمند با یکدیگر در پشت درهای بسته نشست دارند و در این نشست‌ها چه می‌گویند باید پیرسیم که از کسی و چگونه این کشورها سران جهان نامیده شده‌اند؟ چه چیزی این کشورها را از دیگران جدا می‌سازد؟ و این هشت پدر خوانده به رهبری عمو سام از جهان چه می‌خواهند؟

زمان به سود ما نیست. جهان دگرشدگی نوینی را از سر می‌گذراند که ما از آن چیزی نمی‌دانیم و نمی‌فهمیم. همان‌گونه که چند سده پیش نیز از انقلاب صنعتی چیزی نفهمیدیم ولی اثر آن را در شکست‌های متفاوت فرهنگی، نظامی و سیاسی و ناتوانی بیش از پیش خودمان در میدان‌های جهانی دیدیم و می‌بینیم. ما هنوز داریم باج نادانی و ناتوانی صنعتی خود را به پیشرفته‌ها می‌دهیم و در بازی‌های زیرکانه‌ی اینان پایی می‌بازیم، چرا که انقلاب صنعتی را هرگز تجربه نکردیم. حالا یک بار دیگر چند سالی است باز جهان در کار دگردیسی جدیدی است که نفهمی کنونی ما از این پدیده باز هم در آینده برایمان بسیار رنج و افسوس خواهد آورد و باز علت هزار هزار تاراج دیگر خواهد شد که گستره‌ی زندگی کوچک ما را خواهد روفت.

جهانی‌سازی^۱ داستان جدید روزگار ماست که طی آن همه‌ی گوشه‌های زندگی انسان و اجتماع انسانی در گیتی اثر پذیرفته و در ریخت‌های جدیدی بازساخته خواهد شد. جهان یک پارچه‌تر خواهد شد و کلی به‌جزبی برتری می‌یابد این‌ها ظواهر امر است ولی معنای جهانی‌سازی و این‌که چه چیزی در حقیقت جهانی می‌شود، جستار مهمی است که ما در این

پیش‌گفتار

نشست سالیانه‌ی سران هشت کشور پیشرفته‌ی گیتی موسوم به G8 سه ماه پیش در کانادا با تمهیدات گسترده‌ی امنیتی برگزار شد. هزاران تن از نیروهای ویژه‌ی نظامی کانادا و آمریکا زیر پوشش خودروهای زرهی و هلیکوپترهای نظامی این نشست را در لژ کوهستانی دورافتاده‌ی کاناناس کیس^۱ حفاظت کردند. هزینه‌ی هنگفت برگزاری این نشست بیش از سه میلیارد دلار برآورد شده است. همه‌ی این‌ها تنها برای ۳۰ ساعت گفت‌وگوی ناپیوسته بین سران این هشت کشور بوده است، تنها ۳۰ ساعت! اظهار شده است که مباحث اصلی مورد مذاکره عبارت بوده‌اند از تروریسم و راه‌های مبارزه با آن، کمک به آفریقا، پروتوکل کیوتو و اقتصاد جهانی و در یک تقسیم‌بندی بسیار ساده انگارانه و متظاهرانه هر کشوری پرچم یکی از این مباحث را به‌دوش می‌کشیده است و پیرامون آن و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر خود برای اجرای آن، از چند ماه پیش حجم شدیدی از تبلیغات را به‌راه انداخته بودند.

کانادا پرچم‌دار طرح کمک به آفریقا بود. آمریکا هم به‌عنوان پدربزرگ مهربان همه‌ی ما پیش‌فراول مبارزه با آدم‌های بدی است که با هواپیماهای بزرگِ دزدیده شده به‌دنبال ساختمان‌های بلند می‌گردند. کشورهای اروپایی هم آمده بودند تا با تحکیم پروتوکل کیوتو جهان را از نابودی نجات دهند. و سرانجام ژاپن هم مانند همیشه به اقتصاد جهانی و راهکارهای گریز از رکود و حرکت در مسیر رشد اقتصادی بیش‌تر می‌اندیشید و همه‌ی این‌ها چیزی بیش از مخلوط‌خنده‌دار و فریبکارانه‌ای از شعارهای توخالی که قرار است ملت‌ها را سرگرم کند، نبوده و نیست. این‌ها ظاهر امر است اما در باطن چیز دیگری است.

دهکده‌ی جهانی کوچک ما به‌تقریب از حدود سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۲ و با پایان جنگ سرد و استورهِی کمونیسم شکل گرفت و سران رسمی و غیررسمی از کشورهای قدرتمند، هدایت این دهکده را به‌عهده گرفته‌اند. اکنون چه ما بخوایم چه نخواهیم چه زمان تصمیم‌ها و حرکت‌های جهانی است و دیگر هیچ کشوری در جهان نمی‌تواند مستقل و بدون در نظر گرفتن منافع دیگران (به‌ویژه دوستان G8) برای خود هدف‌هایی تعریف کند و به‌سوی آن‌ها روانه شود. این یک واقعیت عینی است. و سران این هشت کشور تنها در کار ایجاد فشار بیش‌تر به‌جهان برای یکپارچگی بیش از پیش در قالب مورد نظر آن‌ها هستند، آنها دیگر کوچک‌تر را به‌شدت زیر فشار قرار خواهند داد تا جهانی شوند. دقت کنید! فعل جهانی سازی دارای فاعل است، فاعلی

1. Kananaskis

که می‌خواهد ما را و دیگران را (به‌زور هم که شده) جهانی کند. نزدیک به یک دهه است که از پیدایش این مقوله در جهان می‌گذرد و ما هنوز از معنای درونی آن آگاه نیستیم. بندهای پسین این نوشته تلاشی است فلسفی و جامعه‌شناختی برای روشن کردن آنکه «چه چیزی در حال جهانی شدن است؟» مد پوشاک، رژیم غذایی، روابط جنسی، دین، سیاست، اقتصاد یا...؟

آگاهی

انسان تنها موجود بر روی گیتی است که می‌تواند از تجربه‌های حسی - عینی خود داده‌هایی گرد آورد و آن‌ها را وارد چرخه‌ی بسیار پیچیده‌ای بکند که امروزه آن را «شناخت» می‌نامیم. شناخت به‌صورت چرخه‌ای عمل می‌کند که در آن داده‌های تجربی انسان با یکدیگر سنجیده و طبقه‌بندی می‌شوند و در نهایت در چهره‌ی جدیدی قرار می‌گیرند که از آن به‌نام «آگاهی» یاد می‌کنیم. آگاهی، همه‌ی اطلاعاتی است که انسان از جهان پیرامون خود به‌دست آورده است و در ذهن انسان، زنده و آماده‌ی به‌کارگیری است. آگاهی مبنای همه‌ی کنش‌های انسانی است، از کردار جسمی گرفته تا کلیه‌ی کردارهای ذهنی، از حرکت بدنی تا درک و صدور حکم.

آگاهی درست، انسان را زنده نگاه می‌دارد و آگاهی نادرست او را می‌کشد. تمدن‌ها و قوم‌هایی که توانسته‌اند به‌زندگی و حیات خود در طول تاریخ ادامه دهند، شواهد قاطعی از کارکرد آگاهی درست را به‌دست می‌دهند. آگاهی‌هایی که به‌واقعیت‌ها نزدیک‌تر هستند و می‌توانند به‌سرعت مورد بازبینی قرار گیرند و با عینیات و مناسبات عینی تطبیق کنند شناسنده‌ی آگاهی درست و آگاهی‌هایی که از توان تطبیق با عینیات و تعریف واقعیات بی‌بهره‌اند، شناسنده‌ی آگاهی نادرست هستند. نکته‌ی مهم در توانایی سریع آگاهی در تطبیق و ادراک موقعیت‌های واقعی - عینی جدید است. وگرنه هر آگاهی در زمان پیدایش خود، در روند هستی انسان بی‌گمان اثرگذار و مثبت بوده است ولی اگر از بالشت و تطبیق باز بماند، می‌تواند در زمان‌های پس‌تر که واقعیت‌ها و مناسبات واقعی دچار تغییر می‌شوند به‌تمامی مرگ‌بار باشد.

آگاهی جریانی از اطلاعات است که انسان از تجربه‌های عینی و زندگی واقعی برمی‌گیرد. و به‌علت ماهیت دیالکتیکی خود، طبیعی است که پیاپی در گذار و دگرپس‌ی چونی و چندی است. اما در یک برش زمانی کوتاه می‌توان میزانی (چونی و چندی) ثابت از آگاهی را در انسان یافت که برای زنده‌نگه‌داشتن او باید با واقعیت‌ها قابل تطبیق باشد.

آگاهی در تمامی گونه‌های محصولات انسانی، از یک میز تا یک افسانه، از نگارش‌های درون غارها تا مدهای گوناگون پوشاک، از جنگ‌افزارها تا رژیم‌های غذایی و غیره، هم حفظ می‌شود

و هم متجلی و به علت همین ماهیت محصولی، آگاهی همواره در بین مردمان یک اجتماع تا مردمان اجتماعات مختلف در حال پراکنش و انتشار بوده است. و این پراکنش آگاهی از پیدایش انسان بر روی گیتی رخ داده است تا امروز و بی گمان تا هر زمان که انسان وجود داشته باشد، پراکنش آگاهی نیز خواهد بود

پراکنش آگاهی امری بسیار ضروری و حیاتی برای انسان است و ادامه‌ی حیات بدون آن ممکن نیست. در پیشینه‌ی موارد اگر آگاهی از مادر و پدر به فرزند منتقل نشود، زندگی برای فرزند ممکن نیست و خواهد مرد. از سوی دیگر با در نگاه آوردن رابطه‌ی دیالکتیکی موجود بین پدیده‌های عینی انتظار نداریم که در ارتباطی از نوع انتقال آگاهی تنها یک سر این ارتباط اثر بگیرد. ما با یک چرخه روبه‌رویم نه رابطه‌ای یک سویه. بنابراین آشکار است که انتقال آگاهی از مادر و پدر به فرزند نه تنها در میزان (چونی و چندی) آگاهی فرزند اثر دارد و حیاتی است بلکه برای مادر و پدر نیز اثربخش و حیاتی است در چرخه‌ی آگاهی بین مادر و فرزند، مادر نیز با موقعیت‌های جدید روبه‌رو می‌شود و داده‌های جدید دریافت می‌کند و با وارد کردن آن‌ها در چرخه‌ی شناخت بر میزان آگاهی‌اش افزوده می‌شود.

با نگاهی به تاریخ زندگی بشر بر روی گیتی درمی‌یابیم که آگاهی در پرش‌های تاریخی مختلف در بین مردمان یک اجتماع مشخص یا در بین اجتماعات انسانی، به صورت برابر پراکنده نمی‌شده است. اگر از دلیل‌های طبیعی مانند دوری واحدهای مسکونی انسانی از یکدیگر و حادثه‌هایی مانند زلزله و... بگذریم به دلیل‌هایی سراسر انسان‌ساز می‌رسیم که برای نمونه می‌توان به این موردها اشاره کرد. در جوامع انسانی سده‌های نخستین و میانی به علت طبقه‌های اجتماعی و سیستم‌های کاستی^۱، همه‌ی مردم از بهره‌برداری یکسان از گنجینه‌ی آگاهی موجود برخوردار نبوده‌اند و پراکنش آگاهی با محدودیت‌های متفاوتی روبه‌رو بوده است. این مشکل با جریان‌هایی اصلاح طلب که در بیش‌تر مواقع دارای مبنای دینی بوده و با تکیه به برابری طبیعی انسان خواستار رفع چنین محدودیت‌هایی بوده‌اند، به تقریب در پیشینه‌ی جوامع حل شده است.^۲ در سده‌های جدید نیز به علت آیدئولوژی‌های مختلف و دسته‌بندی‌های سیاسی ناشی از آن با گونه‌ی مدرنی از محدودیت در پراکنش آگاهی روبه‌رو بوده‌ایم که پس از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) و فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد (۱۹۹۱). از میان رفته است. در اتمسفر جدید جهان آمریکایی و اروپایی دیگر محدودیتی

1. Caste

۲. البته هنوز سیستم کاستی و به‌پیرو آن برخی محدودیت‌ها در جوامعی از دنیای امروز به چشم می‌خورد. نجس‌های هندی نمونه‌ای از این عقب‌ماندگی است.

وجود ندارد و پراکنش آگاهی در میان مردمان این جوامع با آزادی بی سابقه‌ای انجام می‌شود. اما هنوز دلایلی در گیتی هست که به پراکنش آگاهی (در همه‌ی شکل‌های آن از محصول‌های صنعتی تا ایده‌های فلسفی)

مرزهایی را تحمیل می‌کند و ما اکنون دیگر می‌دانیم که هرگونه مانعی از این دست در مسیر هستی انسان باید برداشته شود تا ادامه‌ی حیات انسان امکان‌پذیر شود.

جهانی‌سازی

پرشکوه‌ترین مقاطع تاریخ حیات انسان در زمان‌هایی روی آشکار کرد که جریان آگاهی بی‌بند و مرز برقرار بود و آزادانه پراکنده می‌شد. مقاطعی آکنده از پیشرفت، امنیت و رفاه. به همین دلیل تمدن‌های غربی در اواخر سده‌های میانی که آغاز پراکنش آزادانه‌ی آگاهی بود، به شدت پیش رفتند و در همان زمان شرقی‌ها بازماندند. نمونه‌های دیگر بلوک شرق کمونیست بود که در دورانی که بلوک غرب پراکنش آگاهی را تشویق می‌کرد، در خود فرو رفته و جریان آگاهی را کم و بیش بسته بود و به همین دلیل میزان آگاهی‌اش در سنجش با غرب کاسته می‌شد و در نتیجه‌ی آن در جهانی که آگاهی بنیان همه چیز است رو به سقوط رفت. شما خود می‌توانید هزاران مورد تاریخی دیگر را پیدا کنید که طی آن با مرزبندی جریان آگاهی چگونه تمدن‌هایی بزرگ و پرشکوه به سقوط و زوالی دردناک دچار شده‌اند. شگفت‌زده نشوید، من باور دارم که آگاهی و پراکنش آزادانه‌ی آن بنیاد و دلیل هستی انسانی و کلید گزارش فراز و فرود آن است. کافی است که بدون پیش‌داوری به تاریخ بنگرید. این یک انگاره‌ی فلسفی است و بی‌جهت نکوشید از آن مقوله‌هایی اخلاقی بیرون کشید. این که فلان تمدن، اخلاقی و انسانی بود و فروپاشی آن موجب افسوس است و یا چیزهایی از این دست به هیچ روی ارتباطی با انگاره‌ی من ندارد. من از عینیتی سخن می‌گویم که بوده و هست و مستقل از داوری اخلاقی من و شما کار می‌کند؛ کافی است بنگریم.

انسان همیشه ناخودآگاه در جهت شکستن هر نوع مانعی در مسیر انتشار آگاهی گام برداشته و ماهیت همه‌ی درفش‌هایی که در طول تاریخ برای آرمان‌های مختلفی چون آزادی، برابری، برادری و... برپا شده چیزی جز درخواستی پایان‌ناپذیر برای آزادی انتشار آگاهی نبوده است. اما امروز ما به‌تمامی می‌دانیم، و خود آگاه می‌دانیم، تنها یک چیز وجود دارد که باید برای آن جنگید و آن آگاهی است. بهشت تنها در سرزمین آگاهی است که موجودیت می‌یابد و کلید زرین دروازه‌های آن پراکنش آگاهی است که دیگر به‌ناخودآگاه نمی‌انجامد: زمان، زمان کنش و واکنش‌های خودآگاه انسان بر روی کره‌ی خاکی است.

اکنون دست‌یابی به این کلید زرین برای سردمداران کشورهای پیشرفته و قدرتمند امری بایسته است و پیش‌انگاره‌ی تمامی کنش‌هایی است که در سطح جهانی می‌انجامند. باور کنید، کشورهای قدرتمند جهان به سردمداری آمریکا در پی گشودن تمامی دروازه‌های بسته‌ی جوامع انسانی هستند و برای پراکنش آگاهی در دور و نزدیک گیتی می‌کوشند. و این آن چیزی است که در نشست‌های سران هشت کشور پیشرفته دنبال می‌شود و با استفاده از روش‌های پیدا و ناپیدا در پی جهان‌گشایی مدرن هستند. و بی‌گمان باشید در فرجام این بازی جدید و پراکنش آزادانه‌ی آگاهی در گیتی، آن‌ها سخت‌تر از پیش بر ما مسلط می‌شوند.

اکنون می‌توانیم جهانی‌سازی را به این صورت تعریف کنیم:

آزادسازی کامل و بی‌بند و بست پراکنش آگاهی را در همه‌ی منطقه‌های دنیا، جهانی‌سازی می‌گوییم. فراموش نکنید که آگاهی به معنای همه‌ی فرآورده‌های انسانی است از موشک‌های بالستیک تا کتاب، از خوراک تا پول و هرآنچه را که در جهان انسان‌ساز امروز می‌توان دید. در جهان امروزی دیگر هیچ کشوری نمی‌تواند پراکنش آگاهی را محدود کند و اگر در روزگار گذشته تنها انسان‌های جوامع مختلف بودند که به مبارزه با چنین مرزهایی برمی‌خواستند، امروز دولت‌های بزرگ دنیا با اراده‌ی تعریف شده در چنین راهی گام برمی‌دارند. امروز وقتی دولت‌های بزرگ از بازارهای جدید سخن می‌گویند منظورشان تنها محصولات خوراکی یا صنعتی نیست، آن‌ها از همه چیز سخن می‌گویند. آن‌ها برای همه چیز ما می‌آیند. آن‌ها دیگر نمی‌خواهند منتظر کشورهای با سیستم‌های بسته بشوند تا راه‌های انتشار را بگشایند، فعل جهانی‌سازی حکایت از نوعی اراده دارد. اراده‌ای که در سران کشورهای پیشرفته آشکارا سخن از زور می‌گوید. آن‌ها باور دارند که همه‌ی ما در یک قایق هستیم و کشورهایی که در مسیر انتشار آگاهی سدسازی می‌کنند در حال سوراخ کردن قایق‌اند و باید ایشان را باز داشت.

سران هشت کشور می‌خواهند به‌فرآیند جهانی‌سازی سرعت ببخشند و با تکیه به حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، مشروعیت تازه‌ای برای خود گشوده‌اند. آن‌ها نمی‌خواهند هیچ بازار بسته‌ای را در مقابل خود ببینند و هرگونه حصار (دینی، ملی، ایدئولوژیک و...) را که در این راه در مقابل خود ببینند خواهند گشود.

۴. و اما... ما

زمان به نفع ما نیست جهان‌گشایان مدرن با شیوه‌هایی مدرن در راه‌اند تا یک بار دیگر ما را بدرند و به تاراج برند. این یک واقعیت است که کمیت و کیفیت گنجینه‌ی آگاهی‌های ما در حدی نیست که بتوانیم جلوی خیزش آن‌ها را بگیریم. آن‌ها از همه چیز برای خودشان بهره می‌گیرند. از المپیادهای علمی، نخبگان را شکار می‌کنند؛ از سازمان‌های جهانی چون سازمان ملل، جواز

تجاوز می‌گیرند؛ از بانک جهانی برای مقروض کردن ما استفاده می‌کنند؛ از فستیوال‌های هنری و ورزشی، پول می‌سازند؛ از حقوق بشر چماق می‌سازند تا به صلاح‌دید خود برفرق سربیکی از ما بکوبند، از تجارت جهانی، کارگر ارزان‌قیمت شکار می‌کنند و هزار و یک قلم دیگر. در حالی که ما در همه‌ی جریان‌هایی که گفته شد، بازیچه‌ای هستیم که مورد بهره‌برداری قرار می‌گیریم. برای ما صحنه‌های ورزشی و هنری و یا المپیادهای علمی محلی برای کسب آبروی ملی است، بانک جهانی چپاولمان می‌کند، قطع‌نامه‌های سازمان ملل و شورای امنیت هرگز به سود ما نیست، و اگر هم چیزی در آن به نفع ما باشد، ضمانت اجرایی ندارد. ما در بازی حضور نداریم. زمان به نفع ما نیست. سیاست‌های جهانی راه‌های خونینی را درپیش گرفته و همان‌گونه که هیتلر از آتش‌سوزی رایش‌تاک برای جهان‌گشایی سود جست امروز آمریکا از ۱۱ سپتامبر استفاده می‌کند. آن‌ها می‌خواهند همه‌ی مرزها را بکشایند و این کار را سال‌ها است که آغاز کرده‌اند. اروپای شرقی را آرام و بی‌هیاهو بلعیدند و کشوری چون یوگسلاوی را که تن به پراکنش آگاهی نمی‌داد به‌زور سرنیزه و به‌جواز سازمان ملل تسخیر کردند. و اکنون به‌سوی خاورمیانه سرازیر شده‌اند. پروژه‌ی صدام‌زدایی ظاهر قضیه است، صدام، ناگهان دشمنی آشتی‌ناپذیر می‌شود که باید زدودش! اما در باطن شایعه‌های نگران‌کننده‌ای وجود دارد. کشور کردستان، تجزیه‌ی عراق، کنترل عربستان، فشار به ایران و... که همه در یک مسیر است؛ برای آزاد کردن انتشار آگاهی در این منطقه، آمریکا و دیگر رفق‌ای گروه هشتی در فکر کوچک کردن همه‌ی ما هستند. من باور دارم که در درازمدت آن‌ها به فکر تجزیه‌ی همه‌ی کشورهای منطقه به‌واحدهایی کوچک و ضعیف و مطیع‌اند.

زمان به نفع ما نیست. ما از هر سو محاصره شده‌ایم. سهم ما را در دریای خزر به‌سادگی تصاحب کرده‌اند. خط لوله‌ی نفتی خزر از کشور ما رد نشد. ترکیه واردات گاز ما را متوقف کرده است تا به قیمت ۶ سنت تن دهیم. کسانی که برای دوستی آن‌ها دلارهای اندک نفتی خود را خرج می‌کردیم. آهسته‌آهسته از ما فاصله می‌گیرند و به دشمنانمان نزدیک می‌شوند، از افغانستان گرفته تا بوسنی، از سودان تا سومالی و غیره. با ادعاهای ارضی کشورهای کوچک و دست‌نشانده‌ای روبه‌رویم مانند آذربایجان و امارات که از سوی کشورهای گروه هشت حمایت می‌شوند و ما تنها می‌توانیم آن‌ها را به گفتمان فراخوانیم. چه می‌توان کرد؟

ما در این نوشته به‌هیچ روی ادعای آرایه‌ی راه حلی را نداریم زیرا کار بسیار بزرگ و تخصصی‌ای است که کارشناسان بلندپایه‌ی دولت و بزرگان دانشگاه‌ها باید روی آن کار کنند. ما تنها خواسته‌ایم انگاره‌ی خود از جهانی‌سازی و معنای درونی آن را بیان کنیم و کلی‌ترین راه

مبارزه با این خیزش را که با منافع ملی ما مطابقت نمی‌کند به‌میان کشیم. جزئیات، راه کارها و کنش‌های پیچیده‌ی سیاسی و اقتصادی همراه آن باشد برای اهل فن.

همه‌ی ما می‌دانیم که پراکنش آگاهی در کشور ما از آزادی برخوردار نیست. این یک واقعیت است و در تاریخ کشور ما همواره به‌دلیل‌های مختلف حضور داشته است. این تنگنا از دولت‌های ما نیست بلکه از خود ما برمی‌خیزد. مگر دولت‌های ما از مریخ آمده‌اند؟ آن‌ها هم افرادی از همین جامعه بوده‌اند و ویژگی‌های رفتاری آن‌ها با آنچه ما داریم تفاوتی ندارد. برای نمونه اگر ما از ساتنور سخن می‌گوییم هزار برابر آنچه از سوی دولت‌ها اعمال می‌شده، خود ما اعمال کرده‌ایم. فلان کتاب مجوز می‌گیرد و چاپ می‌شود ولی این ما هستیم که در خواندن آن ممکن است نسبت به هر کس دستمان برسد محدودیت‌هایی را وضع کنیم. ما در این‌که اطلاعاتی به‌دیگر اعضا حتا خانواده‌هایمان بدون کنترل ما برسد، بی‌مناکم. فیلم‌های هالیوودی را در خفا نگاه می‌کنیم اما به‌فرزندان تنها پرهیز از آن را تکرار می‌کنیم. خودمان سیگار می‌کشیم اما حتا حاضر به شنیدن نظریه‌های هیچ جوانی درباره‌ی آن نیستیم. خودمان رشوه می‌گیریم و دولت‌ها را به‌فساد متهم می‌کنیم و به‌فرزندان هم درس اخلاق می‌دهیم. باید بپذیریم که این ما هستیم که راه انتشار آگاهی را سد کرده‌ایم. ما دیکتاتورهایی کوتوله‌ایم که از پخش هر نوع آگاهی به‌زیردستان خود هراس داریم.

به‌نگاه می‌آید که برای کشورهایی از نوع کشور ما که در آن‌ها جریان آگاهی آزادانه برقرار نیست سه راه وجود دارد. یا می‌توان مانند میلوسویچ و صدام رفتار کرد و آمادگی حمله‌ی نظامی شده، یا می‌توان مانند پاکستان یا لیبی دست‌ها را بالا برد. تا به‌عنوان سربازی وفادار و صد البته ساکت، مورد احسان قرار گرفت و یا پیش از این‌که دیگران به‌بازاندیشی در امور ما اقدام کنند، خود دست به‌کار شویم ساده نیست بی‌گمان ولی ضروری است.

سال‌ها از جنایت‌های صرب‌ها در بوسنی چشم‌پوشی کردند تا در زمانی که برای خودشان (و نه مسلمان‌ها یا کروات‌ها یا اهالی کوزوو) مناسب بود با حمایت افکار عمومی جهان به‌آن ناخستند و زیربنای اقتصادی آن را ویران کردند و دیکتاتور کوچک آن را به‌تعطیلاتی کامل فرستادند. بی‌گمان تا چندی دیگر عراق را نیز به‌زاتو درمی‌آورند و همان داستان تکرار خواهد شد. صدام این قدر عاقل است که تسلیم شود و روشی هم چون لیبی را در پی گیرد ولی دیگر

۱. پس از همراهی لیبی در ماجرای متهمین لاکربی، در ماه گذشته معمر قذافی در اقدامی بی‌سابقه تمام زندانیان سیاسی را آزاد کرد (البته به‌جز اعضای اقلاده که در لیبی از آن‌ها به‌زندیق یاد می‌کنند) و در مصاحبه‌ای به‌حضور نظم نوینی در جهان اشاره کرد که هر حرکت مخالفی را زین‌پس درهم خواهد شکست و آشکارا به‌پیروی لیبی از این نظم اشاره کرد.

حادثه‌ها به گونه‌ای پیش‌رفته که زمان و فرصت این کار را ندارد و در عین حال اینقدر احمق است که به سناریوی سرم حتا فکر نخواهد کرد، بی‌گمان باشید که او را خواهند رفت و از عراق چنان ویرانه‌ای می‌سازند که تا سال‌ها برای رفقای گروه هشت، کار و اشتغال فرا آورد.

بی‌گمان اگر ما را به هر روشی وارد دهکده‌ی کوچک جهانی کنند که در آن پراکنش آگاهی با آزادی انجام می‌گیرد برای ما سودی نخواهد داشت و تنها به بهره‌کشی کاملی منجر می‌شود که در آن ما هیچ اختیاری نسبت به امور محلی و ملی خود نداریم. باید با دانش کافی از اجتماع خود و ویژگی‌های آن، آهسته و پیوسته و با رعایت کامل متغیرهایی که با پایداری جامعه‌ی ما در برابر ترفان جهانی‌سازی می‌انجامد، به اختیار خود وارد این بازی شویم. کاری که پیش از ما در کشور چین انجام شده است.

ما باید نسبت به خودمان بازنگری کنیم. ما باید نسبت به مفهوم آگاهی و انتشار آن بیندیشیم و پیامدهای اعمال محدودیت در انتشار آگاهی را دریابیم از آنجایی که هرگز نمی‌توان جلوی انتشار آگاهی را گرفت. ایجاد محدودیت تنها به رانت می‌انجامد. یعنی برخی می‌توانند کاری را بکنند و شکلی از آگاهی را منتشر کنند و برخی حتا نمی‌توانند درباره‌ی آن تخیل کنند. رانت به تجزیه‌ی طبقه‌های اجتماعی و ایجاد حس عمومی تبعیض می‌انجامد و اتمسفری را از بی‌اعتقادی و بی‌مسئولیتی به اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم به میان خواهد آورد. در چنین اتمسفری زرنگ کسی است که بتواند رانتی را به دست آورد و از دیگران به هر روشی بهره‌کشی کند. زرنگ الگو است و تقدیس می‌شود!! چنین جامعه‌ای نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. ما تا زمانی که به این اعتقاد نرسیم که همه‌ی اعضای یک جامعه از آزادی یکسانی باید در داد و ستد آگاهی (در همه‌ی اشکال آن) برخوردار باشند و نمی‌توان برای هیچ کس نقش قیمی همه چیزدان را بازی کرد، در خطر خواهیم بود. بیایید به جای این که به دولت‌های خودمان تنها تق بزنیم، کمی هم به خودمان و روش‌های زندگی‌مان بنگریم. ما که برای آدم‌های پیرامون خودمان محدودیت می‌سازیم و تا بتوانیم می‌کوشیم تا از رشد هرگونه پریشی در آن‌ها جلوگیری کنیم، چگونه از دولت‌های خودمان طلبکاریم؟

به هر روی... ما در مقطعی بسیار حساس از تاریخ کشورمان به سر می‌بریم. پیرامون ما را کشورهای گرسنه و آلت دست سران گروه هشت، گرفته‌اند و بنا عقده‌هایی تاریخی و آزی پایان‌ناپذیر ما را می‌نگرند. و منتظر چراغ سبز گروه هشت‌اند تا هرآنچه را که می‌توانند از ما برابند باز هم می‌گویم، زمان به نفع ما نیست حتا فردا ممکن است دیر باشد. من بوی خون و تجزیه، فقر و از همه مهم‌تر، بی‌آبرویی را حس می‌کنم. باید دست به کار شویم پیش از آن‌که حادثه روی کند...